

## ۱. ظرفیت عقل

عقل در اجتهاد دو نوع کاربرد دارد: الف) استقلالی؛ ب) غیراستقلالی. در کاربرد نخست، عقل در قالب منبع مستقل در کنار کتاب، سنت و اجماع کارایی دارد. قانون ملازمه - کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع - از قانون‌های ثابت و مقبول فقه است و عقل و نقل بر صحت آن گواهی می‌دهند، روایتی که استفاده از عقل در استنباط احکام را منع کند، وجود ندارد، آنچه در این باره از روایت‌ها استفاده می‌شود، ممنوعیت قیاس، افتای به غیر علم، استنباط با عقول ناقص و مانند آن است. مهم‌ترین دلیل مخالفان این قانون، ناتوانی عقل از درک مناطات احکام شرعی است. آن‌ها ره‌آورد عقل را در این باره بیش از ظن نمی‌دانند. بی‌مهری به ادراک عقل چه در مقام کبرای استدلال و چه در مقام صغریات و مصداق‌ها، ما را از ظرفیت‌های موجود در عقل به‌عنوان منبع استنباط و کارایی آن در استنباط اول و استنباط دوم (تزام) محروم می‌کند. ضمن اینکه کارایی عقل، به کارایی استقلالی منحصر نیست؛ عقل در تفسیر نصوص شرعی نیز نقش تفسیری و ابزاری دارد. در سایه این کارایی که مورد وفاق همه فقیهان امامیه حتی اخباریان است، نصوص معتبر شرعی، ظرفیتی وسیع پیدا می‌کند.

## ۲. نصوص عام قرآنی و روایی قاعده‌ساز

منظور از نصوص عام، اسناد معتبر شرعی است که صلاحیت استنباط قانونی عام از آن وجود دارد. امامان معصوم علیهم‌السلام در روایت‌هایی شیوه خود را بیان ادله عام، اعلام داشته و به آن پایبند بوده‌اند، در این ادله امکان استنباط قانون‌های عام وجود دارد. فقیهان در کتاب‌های مربوط به آیات الاحکام و قواعد فقهیه و در کتاب‌های فقهی خود بر این دسته از ادله تمرکز کرده‌اند، ضمن ارج‌گذاری بر کوشش‌های علمی صورت گرفته، باید گفت که پژوهش برای استخراج قاعده‌ها و قانون‌ها از ادله هنوز راهی طولانی در پیش رو دارد. بی‌تردید تمرکز بر اسناد عام و ارائه پژوهش‌های جامع و مستقل می‌تواند بسیاری از ابهام‌های موجود در اطراف این اسناد را روشن سازد و افزون بر نزدیک کردن اندیشه‌های گوناگون، ظرفیت نهفته در این ادله را بیش از پیش شکوفا کند.

## ۳. رصد تجسدهای منابع

«عرف» منبع شریعت یا سند کشف آن نیست، ابزاری است که در خدمت اسناد کشف قرار می‌گیرد. بر این بنیان نشان دادن عرف در کنار دیگر اسناد معتبر پذیرفتنی نیست - و همان‌گونه که شیعه و طیف وسیعی از اهل سنت باور دارند - عرف را باید فقط به کاربرد کلان آلی‌اش نگه داشت اما آنچه مهم و بایسته دقت است، کالبدشکافی، مبدأشناسی و پسینه‌کاوی عرف‌ها، هنجارها و تأسیسات عقلاست. بر متصدی استنباط شریعت است که در برخورد با یک عرف، سیره، روش حکومت، پدیده اجتماعی و مدنی، یک تأسیس سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و... با ابزار مناسب، عینیتی که وجود دارد، تحلیل کند و مانند بسته‌ای که آن را باز می‌کنند، آن را کالبدشکافی کند. علل و اسباب آن را شناسایی کند (مبدأشناسی) و در پیامدها و نتیجه‌های آن بیندیشد (پسینه‌کاوی). کسانی که از عقب ماندن فقه از سیر تحول‌ها و پاسخگو نبودن آن وحشت دارند، لازم - بلکه روا- نیست که نگرانی را با سند انگاشتن عرف برطرف کنند. لازم است با اجتهاد در چارچوب همان اسناد، فقهات و اجتهاد را سامان دهند. اگر طرف‌داران اندک اندیشه سندیت عرف، به کارایی‌های چهارگانه عقل مهر بیشتری نشان می‌دادند، ناچار نبودند، از مرجعیت عرف سخن به میان آورند. با کالبدشکافی، مبدأشناسی و پسینه‌کاوی عرف‌ها معلوم می‌شود که بسیاری از آن‌ها خاستگاه صحیح عقلانی داشته و از این جهت معتبر است. متصدی استنباط باید با کشف این مهم بکوشد و از این ظرفیت نیز بهره کافی ببرد البته حزم و احتیاط را در این پیوند از دست ندهد.

اهل سنت - دست‌کم در اندیشه و نظر - به سندیت صرف مصلحت در استنباط حکم شرعی قائل نیستند، آنچه از این گروه به ما رسیده است، کارایی سندی مصلحت در قالب قیاس، عقل، سد ذرایع، استحسان و به‌طور عمده استصلاح (مصلح مرسله) با شرایطی خاص است. مصلح مرسله، یعنی مصلحی که در شرع مقدس رد نشده اما نص معین (عام یا خاص) دال بر تأیید آن نیز وجود ندارد. این واژه گاه براستدلال به چنین مصلحتی در استنباط اطلاق می‌شود و در این صورت مرادف «استصلاح» است.

## ۴. نصوص مبین مقاصد

نصوص در یک تقسیم‌بندی به نصوص بیانگر شریعت و نصوص بیانگر مقاصد تقسیم می‌شوند. نصوص بیانگر شریعت متکفل بیان قانون‌های الهی است و نصوص بیانگر مقاصد، متکفل بیان هدفمندی شریعت و گونه‌های هدف‌هایی از قانون‌های الهی افزون بر بیان هدف خداوند متعال در ارسال پیامبران و انزال کتاب‌ها است. قرآن کریم در آیه‌های بسیاری نه‌تنها برای کلیت ارسال پیامبران و انزال کتاب‌ها، نتیجه‌ها و هدف‌هایی را برمی‌شمارد، بلکه گاه برای احکام جزئی و خُرد نیز غرض یا اغراض خاصی را بیان می‌کند. روایت‌های فراوانی نیز بر این اصل پافشاری دارند. نگارش و تدوین کتاب‌هایی چون علل الشرائع، اثبات العلل، مقاصد الشریعه و... حاصل این پافشاری و ابرام است. نصوص بیانگر مقاصد، صلاحیت استناد برای کشف حکم را ندارد و به همین علت نباید از مصادر اجتهاد شمرده شود؛ زیرا اجتهاد، عملیات کشف و استنباط شریعت از نصوص بیان‌کننده احکام است. نصوص بیانگر احکام به حکم اینکه بیانگر حکم است محتوایی روشن و برنامه‌ای واضح ارائه می‌دهند. به همین علت، صلاحیت دارند تا فقیه در استنباط احکام به آن‌ها استناد کرده و اعتماد کند، برخلاف نصوص بیان‌کننده مقاصد که به علت عدم تبیین برنامه و حکمی خاص، آن وضوح و این صلاحیت را ندارند.

نصوص بیانگر شریعت، روح و خلاصه شریعت شمرده می‌شوند. اینجاست که یکی از اصلی‌ترین و دقیق‌ترین وظیفه‌های فقیه و مستنبط مطرح می‌شود که چگونه بین ادله بیان‌کننده حکم و شریعت و ادله بیان‌کننده مقاصد شریعت رابطه برقرار کند؟ اهمیت این موضوع وقتی بیشتر می‌شود که بین هدف قطعی شارع با مقتضای حجت و دلیل معتبر کاشف از حکم شرعی، ناسازگاری پدید آید؛ به‌طور مثال، مقتضای دلیل یا اطلاق و عموم آن مخالف مصلحت و عدالت باشد یا اقتضای حکمی از بین رفتن روح عبادت و بندگی یا پرورش بخل، تنبلی و حيله باشد و... در اینجا چه باید کرد؟

اندیشه صحیح در این باره، بسنده کردن به نصوص بیان‌کننده حکم در اجتهاد در تمام موارد است و این نصوص در همه جا باید مستند فقیه